

درس سیصد و چهارم: صوت ۳۱۸

بررسی دلیل عقلی اخباریین برای وجوب احتیاط

در کلام فقهاء (۱۴)

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱

۱. مثلاً یکی یک نامه یا یک اعلان مجلس ختمی می داد، [مرحوم آقا رضوان الله تعالى عليه] ما را می آوردند؛ من و آقا سید محمدصادق بودیم و آقا سید ابوالحسن هم بود البته ایشان خیلی کوچک بود، البته در هر برهه ای یک کدام از ما بودیم. این نامه را جلوی ما می گذاشتند و می گفتند که غلط های این نامه را بگیرید. مثلاً یکی بسمه تعالی بود، ما می گفتیم که بسم الله ندارد. دیگر یاد گرفته بودیم و درسman را روان شده بودیم. مثلاً در عبارت کم یا زیاد که می شد، می گفتیم که این صفت برای اینجا نیست و این برای آنجا است. ما چیز [غلط گیری] می کردیم و بعد خودشان اضافه می کردند و تأیید یا رد می کردند. کیفیت بیان مسائل را به ما یاد می دادند که چطوری حرف بزنیم و چه چیزی را کم یا زیاد کنیم. نقاط اشتباهی که دیگران مرتکب می شدند، این نقاط اشتباه را به ما یاد می دادند و این خیلی مسئله مهمی است و می تواند زیربنای افکار یک نفر را تعیین کند و زیر بنا به این نحو مشخص باشد و این مسئله خیلی جدی است.

تلمیذ: یک دفعه منزل آقای شمس الدین بودیم و

ایام ماه صفر بود و روضه داشتند، یک پرده ای نسبت

به امام حسین علیه الصلوة و السّلام زده بودند که من

یادم است که مرحوم آقا - رضوان الله تعالى عليه -

فرمودند که این غلو است، البته دقیقاً یادم نیست که

چه چیزی بود.

استاد: راجع به امام حسین علیه السّلام غلو است.

تلمیذ: راجع به امام حسین علیه السّلام بود و

فرمودند که این نسبت به امام حسین غلو است، الآن در ذهنم نیست که چه بود.

استاد: ایام نوروز که بود ایشان قم می آمدند و یک هفت هشت ده روزی بودند، ما آن موقع ها در این ایام قم بودیم. بعد خدا بیامرزد یکی بود از همین دوستانمان نمی دانم بعضی ها دیده بودند یا نه، یک حاج رحمت الله زندیه بود که اول در قم بود با یک عده ای باهم محشور بودند که من جمله که یک قصابی بود که در بازارچه خان است و این هم جزء اینها بود و آقا شیخ یحیی انصاری شیرازی که مدرس فلسفه است هم جزء اینها بود و دیگر یک نفر بود که در بیمارستان آقای گلپایگانی من دیده بودم مسئول بخش است، آن هم جزء اینها بود و یکی از اینها هم همین قناد آقای کوچک زاده در بازارچه خان بود، خلاصه عده ای بودند که می رفتند و حال و هوایی داشتند. شب های چهارشنبه پیاده جمکران می رفتند و فردا هم بودند و ظاهراً یک آبگوشتی هم می دادند و برمی گشتند، یک هم چنین چیزی بود. بعد دیگر ایشان به مهرشهر کرج رفتند که بعد از کرج است و سال های آخر عمرشان را آنجا بودند و بعد به رحمت خدا رفتند.

یک وقت مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - قم بودند و آقای ... به دیدار ایشان آمده بودند. وقتی که خواستند بروند، آقا گفتند که **حَفِظَكُمُ اللهُ** **إِنْ شَاءَ اللهُ!** یک دفعه ایشان گفت: یا علی! یک دفعه آقا فرمودند: یا الله! این خیلی [متعجب] شد و یک دفعه یک نگاهی به آقا کرد. یعنی باینکه یا علی یک چیزی است که در صحبت ماها تداول دارد و حالا یا علی گفتن [مسئله ای] نیست ولی به این مقدار نمی خواستند از آن مسئله و از همان راه صحیح که متأسفانه عده ای از متلبسین به این دعاوی و تصوف برای خودشان راه های دیگری انتخاب کرده اند، نمی خواستند قضیه از آن مسیر داخل در بعضی از زمینه هایی که در آن زمینه ها مثلاً بویی از تصوف و درویش و درویش بازی و اینها است، برود! یعنی این قدر نکات را رعایت می کردند که در کیفیت صحبت کردن و در کیفیت مسائل و در کیفیت انتخاب عبادات خیلی دقیق باشند و سوءاستفاده نشود. آن وقت همین مسئله موجب شده بود که در مبانی هم طبعاً شخص دقیقی باشند، [مثلاً حساسیت ایشان] در گفتن و استعمال لفظ امام و [مسئله] تاریخ و این مسائل هم ناشی از همین دقت بود.

الآن خیلی عجیب لوٹ شده است! واقعاً جایی که آقای آیه الله کذا شهریه بدهد ...؛ کسی که من قسم می خورم که اگر از معالم از او بپرسم نمی تواند بگوید! یعنی قسم می خورم که معالم را نمی تواند درس بدهد! آن وقت

توضیح تقسیم‌بندی شبهه در مانحن‌فیه به

دو قسم موضوعیه و حکمیه

هر مذکایی قابل اکل نیست ولی هر قابل

حضرت آیة‌الله است و شهریه می‌دهد! توجه می‌کنید؟! آن‌وقت با توجه به این اوضاع آیا دیگران واقعاً حق ندارند نسبت به ما و حوزه و اینها ایراد بگیرند و اعتراض کنند؟! ما باید یک مقداری از این اعتراض‌ها و انتقادهای را بپذیریم.

آقای حجت‌الاسلامی که یک شبهه به‌خاطر یک منصب آیة‌الله می‌شود، جواب آن افرادی که روی این القاب و عناوین حساب باز می‌کنند را چه می‌دهد؟! و بعد هم عظمی! روز بعد هم عظمی می‌شود و رساله عملیه می‌دهد! درحالی‌که مثلاً خیلی اینها بخواهند و بتوانند کار کنند، اگر بتوانند رسائل را بگویند! اگر بتوانند، تازه با اشکال رسائل را بگویند!

اینکه می‌گویم، شاهد عینی برای من این مطالب را گفته است، یعنی پای درس رسائل بوده‌اند و علمای مشهد این حرف‌ها را به من زده‌اند که اینها از عهده گفتن رسائل برنمی‌آمدند! آن‌وقت آخر روی چه حسابی آیة‌الله و بعد هم آیة‌الله‌العظمی شدند؟! روی چه حسابی؟! آن‌وقت بعد هم آقای کذا در رادیو می‌گوید که نه تنها اینها مجتهد هستند، بلکه از ابرز مجتهدین هستند! آخر همه‌اش کلک می‌شود! بابا جان تو که شاگرد آقای صدر هستی و تو که شخص فاضلی هستی، تو دیگر چرا؟! چرا؟! بنده با گوش خودم شنیدم که می‌گفت که نه تنها ایشان مجتهد هستند، بلکه از مجتهدین بسیار مبرّز و تراز اولی هستند که با قدرت پویندگی و قدرت تجدید در ذهن و اینها موجود است. شما هم بفرمائید! دیگر چرا اعتراض کنیم؟! تو این حرف را می‌زنی و آقای فلان هم می‌گوید آیة‌الله، او هم شهریه می‌دهد! دیگر پول دارد و الحمدلله در مملکت بی‌در و پیکر ما به جان شما آقای ... فقط مثل اینکه سر ما بی‌کلاه مانده است! بله، حسابی! نه کسی هست که بگوید که از کجا آوردی و نه کسی هست که بگوید از کجا خرج کردی! پانصد میلیون به او می‌دهد و می‌گوید که نه چیزی نیست، پول گرفتن اشکال ندارد! چرا به شما ندادند؟! پانصد میلیون داده است، [می‌گوید که] پول گرفتن چه اشکالی دارد؟! آدم پول می‌گیرد و خرج می‌کند دیگر!

خیلی اشکالات وارد است، خیلی خیلی اشکالات وارد است! ولی دیگر در این زمان مسئله قداست و حریمی که دور روحانیت و اینها بود، دیگر از بین رفته است و مسئله دیگر فرق می‌کند. مثل اینکه صلاح نبوده است که این جلسه آن بحث را مطرح کنیم خودمان و ضعمان خیلی درست و حسابی نیست. هرچه خواستم خودم را جمع کنم.

أَكْلِي بَايْد مَذَكِّيْ بَاشْد

در مانحن فیه شبهه به دو قسم موضوعیه و حکمیه تقسیم می شود، در شبهات موضوعیه تارتاً شک در حلیت و حرمت ناشی از شک در تذکیه نیست. در قسم دوم این است که شک در حلیت و حرمت ناشی از شک در قبول تذکیه است. در قسم اول مانند اینکه در تاریکی بین شاة و حیوان دیگری که قطعاً قبول تذکیه می کند مانند اِرْنَب یا حیوانی که به همان مقدار کمّیت اوست شبهه ای پیدا شود و شک پیدا شود و هردوی آنها تذکیه شوند یا اینکه لحمی مطروح باشد و قطعاً این لحم قابل تذکیه بوده و با لحم دیگر مختلط شده است پس در قسم اول در قبول تذکیه شکی نیست و همین طور در تحقق تذکیه هم شکی نیست. **إِنَّمَا الْكَلَامُ** در حلیت اکل است، که هر مذکّایی قابل اکل نیست ولی هر قابل اُکلی باید مذکّی باشد. می فرمایند که در اینجا باید طبق قواعد عمل شود، حدیث رفع و قاعدة حل و خصوصاً روایت سعه دالّ بر حلیت اکل است. گرچه همان طوری که قبلاً صحبت شد از شهید حکم به

حرمت اکل وارد شده و این حکم ناشی از احراز موارد **مُحَلَّة الأكل** است، عنوان حیوان **محلة الأكل** باید احراز بشود، و چون در آیات و روایات عناوین حیوانات **محلة الأكل** مشخص شده است، بنابراین حکم به حلّیت روی این عناوین رفته و تعلق گرفته است. پس حلّیت در مواردی است که احراز آن عنوان در آن مورد محقق باشد و چون **فی ما نحن فیه** احراز محقق نیست، بنا بر تفسیری که مرحوم نائینی کرده‌اند و چند جلسه قبل عرض شد که در هر موردی که عنوانی برای تعلق حکم اخذ شده است، انسباق عرفی و انصراف عرفی بر عدم آن عنوان **عند الشک فی تحقق عنوانه** [باید باشد]^۱.

بناءً علی هذا وقتی که در یک موردی عنوان محلّل احراز نشود، خلافش و ضدش که عدم تحقق عنوان است احراز می‌شود و حلّیت روی عنوانی نرفته است پس باید حکم به حرمت کرد. این تلازم، تلازم عرفی است که موجب احراز عدم عنوان نیست. وقتی که مولا بگوید که **أكرم العالم**، حالا اگر در یک

^۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به أجود التقریرات، ج ۲، ص ۱۹۵؛ فرائد الأصول، ج ۲، ص ۱۰۹-۱۱۰

موردی شما احراز علم نکردید در آنجا نمی‌توانید
ضدش را که جهل است اثبات کنید. در آنجا عدم
العلم است و عدم العلم با احراز و اثبات جهل دوتا
است. پس حکمی را که روی جهل رفته است که **لا**
تکرم الجاهل شامل مانحن‌فیه نمی‌شود و در اینجا
دیگر به اختیار او است، می‌خواهد اکرام کند و
می‌خواهد اکرام نکند و در اینجا نمی‌شود احراز کرد.
در مانحن‌فیه در آیات و روایات آنچه را که
می‌شود جاری کرد قاعدهٔ حل و قاعدهٔ طهارت است
و در اینجا باید حکم به قواعد شود چطور اینکه در
خود روایات نسبت به این مسئله تصریح شده است.
در آن روایتی که لحم مطروح است یعنی سفره‌ای در
آن صحرا پهن است و لحمی در آنجا است که ظاهراً
محل رفت و آمد مجوس بوده و ممکن است که لحم
مطروح در آن سفره لحم غنم نبوده یا از نقطه نظر
ذبیحه اشکال داشته است، علی‌ای حال ما می‌بینیم که
حضرت طبق همین قاعدهٔ حل **«كُلْ شَيْءٍ لَكَ حَلَالٌ**
حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بَعِينَهُ»، حکم به حلیت اکل

کردند.^۱ از یک جهت قرائن بر قبول تذکيه حکایت می‌کنند، بالأخره در آن سفره لحم سگ که نگذاشته‌اند، اگر لحم هم بوده است لحم گاو و گوسفند و غنمی بوده است اما حضرت در اینجا در کیفیت حلیت و عدم حلیت قائل به سعه و توسعه شده‌اند.

پس ما نمی‌توانیم مبنایی برای کلام شهید پیدا کنیم و مطلب دیگری که در اینجا در مخالفت با این قواعد مطرح شده است از مرحوم شیخ است. مرحوم شیخ قائل به اصالة الحرمة و طبعاً اصالة النجاسة هستند. استدلال مرحوم شیخ استصحاب عدم تذکيه فی حال الحیاة است که در حال حیات مذکّی نبوده و بعد این شک در تذکيه برایش پیدا می‌شود و استصحاب در حال حیات بر آن مترتب می‌شود.^۲

اشکالی که بر این کلام شیخ وارد می‌شود این است که می‌گویند که استصحاب احکام عقلیه را قبول نداریم. البته در بحث استصحاب ما این مطلب

۱. الکافی، ج ۵، کتابُ المعیشة، بابُ النوادر، ص ۳۱۳، ح ۴۰.

۲. همان، ج ۶، کتابُ الأطعمَةِ، بابُ نوادر، ص ۲۹۷، ح ۲.

را مفصلاً توضیح می‌دهیم که احکام عقلیه به چه نحو استصحاب پیدا می‌کنند و احکام و آثاری که بر مستصحب عقلی ثابت می‌شود این به چه نحو است و عقل یا استصحاب احکام عقلائیه و تفاوت بین این دو را إن شاء الله در بحث استصحاب می‌گوییم و فعلاً به نحو اجمال صحبت می‌شود. [خب چرا می‌گویند که استصحاب احکام عقلیه را قبول نداریم؟!] زیرا حرمتی را که در زمان حیات بوده است، حرمت شرعی نبوده و حرمت عقلی بوده است یعنی حرمت در حال حیات، عقل حکم می‌کند بر اینکه همین‌طور در حال حیات که نمی‌شود این حیوان را اکل کرد. این استصحاب **حال الحیاة** حکمش حکم عقلی است و حکم عقلی که حرمت است با آن استصحاب عدم ازلی معارضه می‌کند، استصحاب عدم ازلی ما **عدم الجعل الحکم ابتدائاً** است. یعنی شارع قبل الشرع در اینجا برای این موارد حکم ابتدایی جعل نکرده است. این استصحاب **عدم الجعل ابتدائاً** به زمان مشکوک انسحاب^۱ پیدا می‌کند. پس این جعل

^۱ . لغت‌نامه دهخدا: «انسحاب: کشیده شدن.»

در ابتدا نبوده است و این استصحاب عدم جعل با استصحاب حرمت در حال حیات با همدیگر تعارض می‌کند و تساقط می‌کند و باید به قواعد مراجعه کرد و قاعده هم قاعدهٔ حل است. مگر برای کسانی که آنها استصحاب عدم ازلی را قبول ندارند آن وقت در آنجا این استصحاب حرمت که استصحاب حکم عقل است نسبت به آن جاری می‌شود.

صحبتی که فعلاً در اینجا می‌شود و حالا بعد در بحث بعد می‌آید این است که عقل در اینجا به چه نحو حکم به حرمت می‌کند؟! یعنی از نقطه نظر عقلی آیا دلیلی داریم بر اینکه چون این حیوان در حال حیات غیر مذکّی است پس **محرم الأکل** است؟ نه، عقل یک هم‌چنین چیزی را نمی‌گوید مگر اینکه در اینجا حکم کنیم بر اینکه چون اکل **فی حال الحیة** اضرار به حیوان است، از این نقطه نظر می‌شود گفت قبیح است و از لوازم قبح به تصرف در حیوان **فی حال الحیة** حرمت عقلیه است که ظلم و اجحاف بر حیوان است. و **أَنّی لَنَا بِأَثْبَاتٍ ذَلْکَ!** ما نمی‌توانیم مسئله را [قبول] کنیم لعل اینکه در همان جا قبل از

اینکه ذبح شود، انسان آن را تکه تکه کند یا شکار که می کنند و امثال ذلک و دلیلی بر این مسئله نیست و صرف یک استحسان است. اما اینکه به عنوان دلیل عقلی، عقل حکم به حرمت **حال الحیاة** و غیر مذکّی کند، عقل در اینجا نمی تواند یک هم چنین مسئله ای را استصحاب کند و نمی شود در اینجا استصحاب کرد.

بقاء ارکان مستصحب، شرط در

استصحاب

اشکال دومی که بر این کلام مرحوم شیخ انصاری می شود گرفت این است که شرط در استصحاب، بقاء ارکان مستصحب است و یکی از ارکانش بقاء موضوع است، تبدّل موضوع در اینجا حاصل شده است. استصحاب غیر مذکّی و حرمت در حال حیات، مترتب بر حال حیات است و الآن این **ما زُهِقَ رُوحه** است. شما چطور غیر مذکایی که در آنجا هست را به **زُهِقَ رُوحه** استصحاب می کنید در حالی که **فی ما نحن فیه** علم به تذکیه موجود است؟! بحث این است که علم به تذکیه هست و صحبت در حلیت است. ممکن است یک حیوانی

مثل ارنب قبول تذکيه کند اما قابل اکل نباشد، تذکيه را قبول می کند ولی بحث در تذکيه نیست، شبهه در قابل اکل و قبولیت اکل و حلیت اکل است.

پس شرط مهم در استصحاب که عبارت است از بقاء موضوع در اینجا منتفی است. آن استصحاب **حال الحیة** بوده و الآن استصحاب در حال ممات و استصحاب **ما زهق روحه** است. این اشکال دوم بود.

اشکال سومی که بر این مسئله وارد می شود این است که تذکيه نسبت به سمک و امثال ذلک نفس **خروجُهُ حياً عن الماء** است یا نسبت به جرّاد **الجراد أخذهُ** است و اینکه در حال حیات **محرم الأکل** است در اینجا ثابت نشده است. زیرا شما سمک را که از ماء بگیرید، در همان آن می توانید این سمک را بخورید.

ظاهراً می گویند که برای بیماری یرقان هم سمک حیّ مفید است. من یادم هست که آن وقت که مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - ناراحتی سنگ صفرا داشتند ما مشهد بودیم و آن زمان بیمارستان بودیم. یکی رفته بود برای ایشان از اطراف مشهد

قدری از این ماهی‌های این قدری [کوچک] آن‌هم داخل شیشه آورده بود اما ایشان میل نکردند و گفتند که همین طوری نمی‌شود حیوان را خورد. البته ایشان قائل بودند و نظرشان این بود که باید **زهق روحه** باشد.

در همان موقع یادم هست که با همان بیماری من در بیمارستان با ایشان بحث می‌کردم که نه لازم نیست که **زهق روحه** باشد و وقتی تذکیر بر آن حیوان ثابت شود، قابل اکل است. ایشان می‌فرمودند که نه، مسئله اجماعی است و آخر نمی‌شود و باید **زهق روحه** باشد. گفتم که به چه دلیل؟! این فقط یک نوع تنفر طبع است که اقتضا می‌کند والا یکی دلش می‌خواهد حیا بخورد، از نظر ادله ما دلیلی نداریم [که نمی‌تواند بخورد]! به ایشان گفتم که شما روایت دارید؟! گفتند که نه، روایتی نداریم. گفتم که پس این صرف یک استحسان عرفی است و صرف یک تنفر طبع است که در حال حیات [نمی‌شود خورد]. یا مثلاً خوردن جراد **فی حال الحیاة**، این جراد حالا اگر داخل [معدۀ] برود چه کار می‌کند؟!

شروع به پر زدن می کند! عرف و طبع این مسئله و این مطلب را قبیح می شمارد و الاّ از نقطه نظر دلیل، ما دلیل نداریم بر اینکه حتماً باید **زهق روحه** باشد.

علی کلّ حال ایشان [قبول] نکردند و مثل اینکه خودشان نخوردند گرچه می گفتند که الآن برای درد و ناراحتی مسئله اش فرق می کند و حکم ثانوی است. ولی ایشان قائل بر این بودند که باید **زهق روحه** باشد و بعد [أكل شود]. علی کلّ حال در تقریراتشان نیست و این خلاف آن چیزی است که بعداً [بیان] می کنند و من در [تقریرات ایشان] حاشیه ای را هم ندیدم. چون این مطالبی را که از مرحوم آقای خوئی نقل می کنم، براساس تقریرات ایشان نقل می کنم که جمع بین نظر ایشان و نظر آقای خوئی شده باشد. من از سایر تقریرات دیگر نگاه نمی کنم. از تقریرات از ایشان حاشیه ای در این زمینه ندیدم ولی مسئله ایشان این طور بود.

بعد می فرمودند که این تذکیر **أخذه حياً** است یا مثلاً ابتلاع الأصفور صغیر از نقطه نظر دلیل شرعی چه حکمی دارد؟! اشکالی ندارد! اینکه کسی در حال حیات این عصفور را ببلعد! بعد می فرمودند که آن

دلیلی که بر تذکیه هست، آن دلیل بر ما زهق روحه
 است یعنی تذکیه شرط برای اکل لحم فی حال الحیاة
 نیست بلکه به عنوان شرط است و مانع از ما مات
 حتف أنفه است نه اینکه شرط برای حلّیت فی حال
 الحیاة است یعنی مانعیت دارد تا شرطیت. نفس فی
 حال الحیاة هیچ دلیلی بر آن نیست که موجب
 حرمت می شود و ادله ﴿إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ﴾^۱ ناظر به
 این نیست که تذکیه مطلقاً شرط برای حلّیت اکل
 است بلکه شرط برای حلّیت اکل است ما مات حتف
 أنفه؛ ما حصل دلیل ایشان این است که من باب مثال
 اگر شخصی یک دهن این قدری [بزرگ] داشت که
 می توانست یک گوسفند را یک مرتبه بخورد، این
 گوسفند احتیاجی به تذکیه ندارد!

دیده‌اید بعضی از این مارهای - این طوری که
 تعریف می کنند و من هم در کتاب خوانده‌ام - بسیار
 بزرگ هستند که یک بچه آهو یا بچه گوسفند را
 می بلعند! یعنی یک مرتبه می بلعند! حتی من یک جا
 عکسش را هم دیدم که این فک خیلی عجیب قدرت

۱. سوره مائده (۵) آیه ۳.

توسعه دارد یعنی این حیوان و فمِ این حیّه و آن افاعی^۱ و آن حیّه‌های خیلی بزرگ خیلی قدرت توسعه دارند و اصلاً این را می‌بلعند. چون مار ظاهراً دندان ندارد و نمی‌تواند این را قطعه‌قطعه کند، یک مرتبه می‌بینید این شکمش که این قدر است، شد این قدر! یعنی این [دهان] کم‌کم باز می‌شود و مدام این را می‌بلعد.

حالا اگر یک آدمی بود که می‌توانست یک بچه گوسفندی را یک دفعه ببلعد، پس باید بگوییم که تذکيه در آن نیست و این اصلاً خلاف وجدان است، خلاف فطرت است. اینکه تذکيه در آیه ﴿إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ﴾ است ناظر بر اصل الأكل است یعنی اكل باید مترتب بر تذکيه باشد نه اینکه اكل دو قسم است؛ **قسم منه في الحال الحية و قسم منه إذا ما زُهِقَ روحه**، پس فرض کنید اگر در حال حیات یک قطعه‌ای از یک گوسفند را جدا کردند، باید بگوییم که می‌شود انسان این قطعه را ابتلاع کند [مثلاً] انسان یک قطعه‌ای از پای گوسفند جدا می‌کند و بعد قطعه

۱. لغت‌نامه دهخدا: «افاعی: جمع افعی؛ مارهای زهرناک.»

دوم، فقط وقتی که به موت گوسفند می‌رسد، آنجا باید دست نگه دارد و توقف کند! از این به بعد باید تذکیر باشد! معنایش این است دیگر! چه اصل حیوان و چه قطعه قطعهٔ مربوط به حیوان، در هردوی اینها فطرت است و این البته خلاف مرتکز است و مخالف آن دو دلیل هم هست لذا این دلیل سوم جایی ندارد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد